



نوشته: استانیسلاو لم
ترجمه: صادق مظفرزاده

سفر هشتم

از خاطرات یون تیخی

ماجرا از این قرار بود، من نماینده، یا به عبارت دقیقتر نامزد نمایندگی زمین در سازمان سیارات متحد (UPO) بودم، در واقع امر مجمع عمومی نه نامزدی مرا، بلکه نامزدی همه زمینیهارا قرار بود بررسی کند.

من در سرتاسر زندگی ستاره‌ای خود از ظاهر شدن در مقابل جمعیت دستخوش چنین وحشتی نشده بودم، زبانم مثل یک تکه چوب خشک توی دهانم لقلق می‌کرد. وقتی از اختربوس پیاده شدم و پا بر قالیچه سرخ گذاشتم، نفهمیدم نرمی از آن قالیچه بود که زیر پاهایم فرو می‌رفت و یا از زانوهایم، قرار بود چندین و چند سخنرانی ایراد کنم، ولی گلویم کاملا خشک شده بود و از آن هیچ صدایی در نمی‌آمد، چشمم افتاد به یک ماشین بزرگ براق با پیشخوان نیکی و شکاف کوچکی برای انداختن سکه، از فرط هیجان بی‌معطلی سکه‌ای انداختم و لبوان فلاسک را که محض احتیاط همراه آورده بودم زیر شیر گرفتم، این در واقع نخستین تماس دیپلماتیک بین سیاره‌ای آدمیزاد در عرصه راه شیری بود، چون که این ماشین اتوماتیک نوشابه، کسی نبود به جز جانشین سرپرست هیئت نمایندگی ترکان در لباس تمام رسمی، خوشبختانه همین ترکانی‌ها می‌خواستند

نامزدی ما را در مجمع عمومی پیشنهاد کنند، اما من این را بعدا فهمیدم و وقتی آن دیپلمات بلندپایه روی کفشهایم تف کرد آن را به فال بد گرفتم، در صورتی که این فقط یک ترشح عادی و معطر غده احوالپرسی ایشان بود، من پس از آنکه قرص اطلاعاتی - ترجمانی‌ای را که یک کارمند مودب UPO به من داد بلعیدم، متوجه قضیه شدم، سروصداهای اطراف بلافاصله به سخنان معنی‌دار و قابل فهم تبدیل شدند و گویه‌های آلومینیومی در انتهای قالیچه فاخر به صورت مستطیل چیده شده بودند گارد احترام از کار درآمد. مرد ترکانی که به پیشواز من آمده بود و تا آن موقع مرا بیشتر به یاد یک بشکه بزرگ می‌انداخت، به نظرم مثل یک آشنای قدیمی با ظاهری کاملا معمولی رسید، فقط وحشتم از جمعیت از بین رفت، یک خودروی ویژه جابه‌جایی موحودات دو پا، از جمله آدمیزاد، جلو آمد، ترکانی همراه من با زحمت زیاد سوار شد و در حالی که در سمت چپ و در عین حال در سمت راست من جا می‌گرفت گفت: "مهمان ارجمند زمینی، مشکل کوچکی پیش آمده است، سرپرست اصلی هیئت نمایندگی ما که می‌بایست به عنوان کارشناس مسائل خاکی موضوع نامزدی شما را در دستور روز مطرح کند، بدبختانه دیروز عصر به پایتخت فراخوانده شد و من جانشین او شدم. آیا با صورت جلسه آشنا هستید؟"

نه... فرصت نداشتم... من و من کردم و خواستم راحت‌تر بنشینم، اما ظاهرا احتیاجات بدن انسان در ساخت نشیمن به قدر کافی در نظر گرفته نشده بود. نشیمن در واقع جالهای بود به عمق حدود نیم متر، در دست‌اندازها زانوهایم به پیشانیم می‌خورد.

ترکانی گفت: - باری، کاری نمی‌شود کرد. گلوبی صاف کرد، از لباس چین‌دارش که دارای اشکال هندسی اتو خورده با جلای فلزی بود و من آن را اول به جای دستگاه نوشابه فروشی گرفته بودم، خش‌خش آهسته‌ای بلند شد و او این طور ادامه داد: - بشریت، چه نام پرشکوهی! ببینید، من وظیفه‌ای دارم همه چیز را در مورد شما بدانم، هیئت ما در مورد ماده هشتمادوسه دستور جلسه صحبت خواهد کرد و پیشنهاد خواهد نمود که شما به عضویت رسمی الوداد درآیید... اعتبارنامه‌تان را که گم نکرده‌اید؟ این جمله آخر را به قدری ناگهانی گفت که من

دستپاچه شدم و شدیداً پاسخ منفی دادم. آن طومار پوستی را که از عرق قدری نرم شده بود با دست راست محکم گرفته بودم.

او دوباره شروع کرد: - خوبست. پس من هم در سخنان خود دستاوردهای سترگ شما را، که به خاطر همانها به اتحادیه ستاره‌ای دعوت شده‌اید، بر خواهم شمرد... خودتان که متوجه هستید، این بیشتر یک جور تشریفات از مد افتاده است. شما فکر می‌کنید که با پیشنهاد عضویت شما مخالفت شود؟ مگر نه؟

من همین طوری از دهان پرید: - نه، نه... فکر نمی‌کنم...

- البته، چه مخالفتی! اینها همه تشریفات است. با این همه من به اطلاعاتی نیاز دارم، شواهدی، جزئیاتی، عمایت که می‌فرمایید؟ آیا شما به انرژی هسته‌ای دست یافته‌اید؟

بی معطلی جواب دادم: - پس چی! - فوق‌العاده است. عالی است. صحیح است، اینجا هم بوشه شده. رئیس یادداشت‌هایش را برای من گذاشته، اما خطش قدری... آه بله، پس فرمودید در چه تاریخی به انرژی هسته‌ای دست یافتید؟

- ششم اوت هزار و نهصد و چهل و پنج! - زنده باد! خب، این تاریخ مربوط به چیست؟ نخستین سروگاه هسته‌ای؟

- نخیر، - حس کردم دارم سرخ می‌شوم - نخستین بمب اتمی، هیروشیما را نابود کرد. - هیروشیما؟ نام یک سگ آسمانی است؟ - نخیر... نام یک شهر است.

او آشکارا ناراحت شد: - شهر... خب، این را چطور می‌شود گفت... فکری کرد و ناگهان تصمیمش را گرفت: - بهتر است اصلاً چیزی نگوییم. خب، اما هر چه باشد باید حتماً چند نکته... مثبت را نام ببرم. خواهش می‌کنم بفرمایید، زود، رسیدیم...

- ا...! پروازهای کیهانی. او، به نظر من، با کمی پررویی گفت: - اینکه پرواضح است، وگرنه جناب‌عالی حالا اینجا تشریف نداشتید. بزرگترین بخش درآمد ملی را در چه راهی صرف می‌کنید، تمنا می‌کنم به یاد بیاورید... کارخانه‌های عظیم تولیدی؟ معماری در ابعاد کیهانی؟ سکوه‌ای پرتاب به کمک جاذبه خورشید؟ - بله، یعنی چیز... بله، درآمد ملی ما چندان زیاد نیست، بیشترش را تسلیحات

می‌بلعد.

- چه چیز را مسلح می‌کنید؟ قاره‌ها را؟ در برابر زمینلرزه؟

- نخیر، سربازها را... ارتش را.

- یعنی چه؟ این یکجور سرگرمی و بازی است؟

به تنه پته افتادم: - این سرگرمی نیست... آخر

می‌دائید... برخورد‌های داخلی، جنگها...

او با بی‌تابی آشکاری گفت: "نکته" چندان

مثبتی نیست. اما شما یگراست از توی غار که

به اینجا پرواز نکرده‌اید؟! فرزندان و بزرگان

شما بابتی از مدتها پیش پی برده باشند که یک

همکاری درون سیاره‌ای بسی سودمندتر است تا

سرد بر سر غنیمت و برتری و فرمانروایی.

- حق با شماست، کاملاً حق با شماست، اما

عللی هم وجود دارد که... مثلاً سیر طبیعی

تاریخ...

- اینها به کنار! من که وکیل مدافع شما

نیستم، وظیفه من مطرح کردن پیشنهاد عضویت

و برشمردن خدمات و فضایل شماست. متوجه

هستید؟

- البته که متوجه هستم.

زبانم بقدری سفت شده بود که انگار یخ

زده بود، یقه و پیراهن لباس رسمی داشت خفهام

می‌کرد. سینه‌بندم از عرق، که شرشر می‌ریخت،

نرم شده بود. اعتبارنامه به مدالهایم گیر کرد

و ورق اولش کنده شد. ترکانی که غرق افکار

دیگری شده بود، بردباری خود را از دست داد

و با لحنی سرورمابانه و تحقیرآمیز، هر چند با

آرامش و ملایمتی نامترقبه (مثل یک دیپلمات

واقعی) به حرف آمد: - پس بهتر است از

فرهنگتان صحبت کنم. دستاوردهای بزرگ شما

در این زمینه چیست؟ آیا دارای فرهنگی هستید؟

- بعله، یکی داریم! فوق‌العاده است!

- خوبست، هنر؟

- بله، بله! موسیقی، شعر، معماری...

- معماری! عالی است. باید یادداشت

کنم. مواد منفجره؟

- منفجره؟

- خب، بله، انفجارهای سازنده و هدایت

شونده. برای تنظیم آب و هوا، برای جابه‌جایی

قاره‌ها و بستر رودها، این کارها را می‌کنید؟

- فعلاً فقط بمب می‌سازیم... این را گفتم

و زیر لبی افزودم: - انواع گوناگون، ناپالم،

فسفوری، رسمی، و...

او به خشکی گفت: - منظورم اینها نبود. بهتر است به زندگی معنویان پردازیم. باورها و اعتقاداتتان کدام اند؟

این بابا که قرار بود ما را توصیه کند، نا آنجا که من می‌دیدم در مسائل زمینی چندان صاحب نظر نبود. این فکر که بود و نبود ما در میدان دیپلماسی راه شیری فقط و فقط به استدلالات این موجود نادان و ناآگاه بستگی دارد مو بر تنم راست کرد. با خود گفتم که ما چه بخت بدی داشتیم که آنها درست همان کارشناس مسائل زمینی را احضار کردند.

- ما به برادری همه مردم اعتقاد داریم، به تقدم صلح و همکاری بر جنگ و دشمنی. ما معتقدیم که انسان معیار همه چیز است...

او بازوچه سنگین خود را روی زانویم گذاشت و گفت: - چرا انسان؟ گرچه اهمیتی هم ندارد. اما اعتقادات شما تماما منفی است. جنگ نمی‌خواهیم، کینه نمی‌خواهیم... شما را به دباکبر سوگند، آیا هیچ آرمان مثبتی هم دارید؟ تنم داغ شد... ما به پیشرفت، به فردای بهتر، به نیروی علم باور داریم...

- این شد یک چیزی! خیلی خوب، علم، دانش، پژوهش... اینها به دردمان می‌خورد. برای کدام رشته‌ها بیشتر خرج می‌کنید؟

- برای فیزیک. برای پژوهشهای اتمی. - که این طور، حالا دستم آمد. ببینید، شما بهتر است اصلا سکوت کنید. من خودم قصیه را عنوان می‌کنم. لطفا همه چیز را به من واگذار کنید. شجاع باشید!

در این لحظه خودروی ما جلوی ساختمانی ایستاد. من سرم گیج رفت. مرا از راهروهایی بلوری گذراند. درهای نامرئی از هم باز می‌شدند. پایین رفتم، بعد بالا آمدم، باز پایین رفتم. ترکانی، عظیم و خاموش، پنهان در زیر فلز موجدار، کنار من حرکت می‌کرد. ناگهان همه چیز منجمد شد. یک سادکنک شیشه‌ای در برابرم آماس کرد و ترکید و ما خود را در تالار مجمع عمومی یافتیم. آمفی‌تاتری بود قیف شکل با ردیفهای مدور سکوه‌های سیمین و یکدست تا زیر سقف. سیمرخهای ریز و دور نمایندگان به صورت هزاران خال مرموز زمردی، طلائی و ارغوانی بر سفیدی آن سکوه‌های مارپیچ برق می‌زدند. در نگاه اول نتوانستم چشمها را از مدالها و اندامها را از دنباله‌های مصنوعیشان تمیز دهم. فقط می‌دیدم

که آنها با سرزندگی به این سو و آن سوی جنبید و روی آن میزهای سفید چون برف پرونده‌های سیاه و براق را رد و بدل می‌کنند. در برابر من، در فاصله شاید پنجاه قدمی، روی یک بلندی، پای دیواری از دستگاههای الکترونیکی و در میان جنگلی از میکروفون، رئیس نشسته بود. تکه پاره‌های گفتگو به هزار زبان، همزمان، از بم‌ترین گرفته تا صداهایی به زیری جیک جیک پرندگان، در فضا موج می‌زد. احساس کردم که زمین دارد زیر پایم دهان باز می‌کند. لباسم را مرتب کردم. غرشی نافذ و کشدار طنین انداخت. ماشینی که رئیس به کار انداخته بود با چکش روی لوحه‌ای از طلای ناب کوبید. ترکانی که بالای سرم ایستاده بود جایم را نشانم داد. صدای رئیس از بلندگوهای نامرئی سرریز کرد. پیش از آنکه در پشت پلاکی با نشانه سیاره میهنم جا بگیرم، به دنبال حداقل یک موجود خویشتاوند، یک موجود انسان‌نما چشم گرداندم. نگاهم از سکوها بالا و پایین لغزید و چهره‌اشنایی نیافت. موجودات ورق‌قلنبیده، کلافه‌ایی که انگار از ژله درست شده بود، ساقه‌هایی گوشتی که به میز تکیه داده بودند، چهره‌هایی به رنگ جگری، یا به درخشش و روشنی جوانه سیب. بازوچه‌ها و خرطومهایی که سرنوشت صورتهای فلکی دور و نزدیک را رقم می‌زدند، همچون فیلمی با حرکت آهسته از جلویم گذشتند. در آنها چیز مخوف و هیولاواری وجود نداشت و برخلاف تصورات معمولی زمینی اصلا نفرت‌انگیز نبودند. آنها تو گویی از زهر چکش پیکر تراشان آبستره، یا از رویاهای شکم پرستانه سر در آورده بودند.

ترکانی در گوشم بچ و بچ کرد: "شماره هشتاد و دو" و نشست. من هم از او پیروی کردم. گوشی روی میز را به گوش گذاشتم و این طور شنیدم:

"تجهیزاتی که بر طبق قرارداد مصوبه این مجمع عالی و با رعایت دقیق مفاد دقیق این قرارداد از طرف جامعه مشترک المنافع "طائر" به اتحادیه ششگانه فم الحوت تحویل شده‌اند، همچنان که پروتکل کمیسیون ویژه سازمان سیارات متحد نیز تاکید می‌دارد، به سبب ویژگیهای خود نمی‌توانند معلول انحرافات کم‌اهمیت از نسخه تکنولوژیک مورد تایید طرفین قرارداد باشند. هرچند، آن‌گونه که جامعه مشترک المنافع طائر بحق ادعا می‌کند، پرنوفاشان و گاهنده سیاره‌ای

ساخت آنها تکثیرپذیر هستند، که این خود - مطابق مندرجات توافقنامه، پرداخت بها بین طرفین قرارداد - ادامه، نسل ماشینها را تضمین می نماید. لیکن این قابلیت بایستی بر طبق ضوابط اخلاقیات مهندسی که برای تمامی اعضای اتحادیه الزامی است صورت پذیرد، یعنی به صورت یک جوازه، منفرد، و نباید پیامد برنامه‌هایی با کارکردهای مختلف‌العلامه در تجهیزات یاد شده باشد، که متأسفانه بوده است. این دوگانگی در برنامه‌ها به پیدایش آنتاگونیسم‌های جنسی و در قلمرو سیستم‌های انرژی فم‌الحوت و نتیجتاً به ایجاد صحنه‌هایی منجر شد که منافی عفت عمومی بودند و به طرف شاکی خسارات قابل توجهی وارد آوردند. دستگاه‌های تحویل داده شده به جای پرداختن به وظایف محوله، بخشی از وقت کاری خود را صرف تولید مثل گزینشی کردند و ولگردی‌هایشان با دو شاخه و پریز، که منحصر به قصد خوش گذرانی انجام می‌گرفت، به نقص اصول همه‌جنسیتی و علوم اضافه تولید ماشینی انجامیده است. در اینجا مدعی علیه مسئولیت هر دو پدیده، ناسف‌بار را بر عهده دارد. ما بدین وسیله دیون طائر را باطل اعلام می‌کنیم.

سرم بقدری درد گرفته بود که گوشی را از گوش برداشتم. اعمال منافی عفت ماشینها، طائر، فم‌الحوت و بقیه، مرده شور همد را ببرد! هنوز نماینده نشده داشت جانم از VPO به لب می‌رسید. دلم پر آشوب می‌شد. لعنت به من که به حرف پروفیسور نارانتوگا گوش دادم و خودم را داخل این معرکه کردم. آخر شرمساری از گناهان دیگران و چوب کارهای دیگران را خوردن چه افتخاری دارد؟ بهتر نبود که...

جریانی نامرئی از بدنم گذشت. روی صفحه غول آسا شماره ۸۳ روشن شد. من نگان نیرومندی را احساس کردم. این ترکانی همراه من بود که خودش را جمع و جور کرده بود و مرا عقب می‌زد. نورافکن‌های معلق در زیر گنبد تالار، از همه سو آبشارهایی از نور آبی بر ما فرو ریختند. من غرق روشنایی بودم، تنم انگار شفاف شده بود و تقریباً ناخودآگاه طومار نم‌کشیده، اعتبارنامه را در دست می‌فشردم. در کنارم ترکانی بالحنی آرام و آسوده و شیوا سخن آغاز کرد. صدای بم و نیرومندی در تمام آملی تئاتر پیچید، ولی فقط تکه پاره‌های سخنانش به گوش من می‌رسید.

همچنان که دریای کف‌آلود و توفانی بر شخص جسوری که روی موج شکن خم شده، آب می‌پاشد. ".... زمین زیبا.... (او حتی نمی‌توانست نام زادبوم مرا درست تلفظ کند!)... بشریت پر عظمت.... نماینده طراز اولی در اینجا.... پستانداران قشنگ و ظریف.... انرژی هسته‌ای.... آزاد.... با استادی و چیره‌دستی به کمک اندامهای فوقانی.... اعتقاد ریشه‌دار به تکثیر برنامه‌ای، هر چند نه فارغ از چند گشتی‌گری.... (پیدا بود ما را با دیگران قاشی کرده).... پایبند به امر یگانگی ملت‌های ستاره‌ای.... به امید آنکه پذیرش آنها در.... پایان دوره موجودیت جنسی و اجتماعی.... هر چند درست در حاشیه کهنکشان تنها.... دلیر و متکی به خود.... شایسته...."

با خودم گفتم: "باز بد نیست. دارد از زمان تعریف می‌کند. جای امیدواری هست.... خوب بعد چی؟"

— البته آنها جفت هستند! زیر ساخت صلب و انعطاف‌ناپذیر.... باید درک کرد.... استثنائات خارج از قاعده و هنجار نیز در این مجمع عالی حق حضور دارند.... گمراهی ننگ نیست.... شرایط سخت و دشوار پیدایش.... آبیکی بودن و حتی شور بودن نباید مانعی به شمار آید.... با کمک ما آنها از هیئت هود.... هیئت کنونی خود رها خواهند شد.... مجمع عمومی با سعه صدر خاص خود.... از این رو من از طرف هیئت نمایندگی ترکانی و اتحادیه ستارگان "ابط الجوزا" تقاضا می‌نمایم که بشریت از سیاره زمین به عضویت سازمان سیارات متحد پذیرفته شود و به این زمانی بزرگوار حاضر در اینجا حقوق تمام و کمال سفیر آکر دیته در این سازمان اعطا شود. دیگر عرضی ندارم."

غلغله عجیبی به پا شد که با سوت‌های مرموزی قطع می‌شد. از دست زدن خبری نبود. تعجبی هم نداشت، چون دستی در کار نبود. با بلند شدن صدای زنگ، سروصداها فروکش کرد و صدای رئیس به گوش رسید: "هیچ یک از اعضای هیئت‌های محترم میل ندارند پیرامون مسئله پذیرش آدمیزاد از سیاره زمین سخن بگویند؟"

ترکانی بشاش و سرحال، که ظاهراً از خودش خیلی راضی بود، مرا به طرف نیمکت برد. من نشستم و من باب تشکر چند کلمه من و من کردم. در این هنگام دو پرنو سبزرنگ از دو سو فضای

رئیس گفت - رشته سخن را به نماینده^۱ تو بان واگذار می کنم .

- "شورای عالی محترم !" - من صدای دور و نافرمانی شنیدم که مثل صدای قیچی کردن حلبی بود ، اما خیلی زود به آن عادت کردم - "ما اینجا از زبان پولیتور ورتکس سخنانی پرشور شنیدیم در توصیه و توصیف نژادی از یک سیاره^۲ دور دست که تاکنون برایمان ناشناخته بود . من باید تاسف خود را از بابت غیبت نامترقبه^۳ سولپینور اکستور ابراز کنم و از این بابت که از سعادت آشنایی با تاریخ ، آداب و رسوم و نیز با طبیعت این نژادی که ترکانستان اینچنین مشتاق عضویتش است ، محروم ماندیم . اگرچه من در زمینه^۴ ارض شناسی کیهانی صاحب نظر نیستم ، اما مایلیم تا آنجا که داش اندکم اجازه می دهد بر آنچه هم اکنون افتخار شنیدنش را داشتیم ، چند کلمه ای بیفزایم . در ابتدا بایستی اجمالا یادآور شوم که سخنرانان محترم پیش از من سیاره^۵ زادگاه بشر را به خطا زمین ، زمین یا زمین نامیدند و من عمیقاً معتقدم که این لغزش ناچیز نه از سر بی اطلاعی بلکه ناشی از شور و شوق بیش از حد بوده است . البته این نکته^۶ ناچیز و بی اهمیت است . لیکن اصطلاحات "بشر" و "آدمیزاد" که ایشان به کار بردند از زبان زمینیان گرفته شده است . آنها سیاره^۷ دور افتاده و عقب مانده^۸ خود را زمین می نامند . دانشمندان ما زمینیان را به گونه^۹ دیگری نامگذاری کرده اند . من در اینجا اجازه می خواهم که برای مشخص کردن نامگذاری و طبقه بندی کامل و دقیق گونه ای که عضویتش در دستور روز سازمان قرار دارد ، به اثر ارزنده و معنیرگرامیلوس و گریم "ارض شناسی کیهانی" رجوع نمایم ."

نماینده^{۱۰} تو بان کتاب قطوری را روی میز باز کرد - محل مورد نظر علامتگذاری شده بود - و این طور خواند :- "بر طبق نظام بندی معتبر این کتاب گونه^{۱۱} Aberratio (ناقص الخلقه ها) اشکال ناهنجار موجود در کیهان ما را در بر می گیرد . گونه^{۱۲} فوق به زیر گونه های Debilitales (خرفست ها) و Antisapien Tinales (ضد شعور) تقسیم می شود . گروهها Canaliacaeae (فرومایگان) و Nekroludentia (جسد باز) نیز متعلق به زیر گونه^{۱۳} اخیر هستند . در مورد جسد بازها ما انواع Patricidiaceae (پدرکش) ،

Matriphagideae (مادر خوار) و Lasciviaceae (جفت جوی) را تمیز می دهم .

اینهارا که از اشکال تبهکن محسوب می شوند ، به گروههای Cretininae (مخبطان) ،

Cadaverium Mordans (جسد خواران کودن) و Horrorissimae هیولاوشان (که نمایندگان کلاسیک این گروه عبارتند از راست اندامان افسرده Idiontus Erectus) طبقه بندی می کنیم . پاره ای از هیولاوشان دارای شبه فرهنگهایی هستند ، از جمله گونه هایی مانند Anophilus Belligerens (راسته دوستان پرخاشگر) که خود خود را Genius Pulcherrimus Mundanus می نامد ، و یا مانند نمونه^{۱۴} یکتا و سراپا بی مویی که گرامیلوس در پرت ترین گوشه^{۱۵} کیهانشان ما کشف کرد : Manstroteratus Furiosus (غولهای خبیث) ، که خود را Homo Sapiens (انسان ذی شعور) می نامند ."

همه^{۱۶} عظیمی در تالار در گرفت . رئیس ماشین چکش کوب را به کار انداخت .

ترکانی در گوشم پیچ کرد :- "نباید از میدان در برویم !" - او را نمی دیدم ، به علت نور خیره کننده^{۱۷} نورافکن ها ، شاید هم چون عرق جلوی چشم را گرفته بود ، کورسوی امیدي در قلبم درخشیدن گرفت ، چرا که یک نفر ، رسماً درخواست آیراد سخنرانی کرد . او خود را در برابر حاضران به عنوان عضو هیئت نمایندگی صورت فلکی "دلو" و تخصص خود را اختر جانور شناس معرفی کرد و با نماینده^{۱۸} تو بان به مجادله پرداخت . مناسبانه علت مخالفت او آن بود که به عنوان هوادار مکتب پروفیسور هاگرانایس ، طبقه بندی ارائه شده را دقیق نمی دانست . او به پیروی از استاد خود قائل به رده Degeneratores (تباه شونده ها) بود که پرخوارها ، کم خوارها ، لاشه خوارها و مرده بازها را از آن زمره می دانست . او به کارگیری عنوان Monstroteratus (غول) را در مورد انسانها نادرست می پنداشت و در عوض اصطلاح مکتب دلوی ، یعنی Artefactum Abhorrens (هیولای مصنوعی) را پیشنهاد می کرد . پس از یک تبادل نظر مختصر ، نماینده^{۱۹} تو بان سخنرانی خود را دنبال کرد . "نماینده^{۲۰} ارجمند ترکانیسه ، که نامزدی انسانهای به اصطلاح ذی شعور یا به عبارت دقیقتر

غولهای خبیث، نماینده نمونه‌وار لاشه‌بازان را به ما پیشنهاد نموده‌اند، در سخنان خود از واژه "سفیده" که حتماً آن را ناپسندیده می‌شمارند، سخنی به میان نیاوردند. مطمئناً این واژه مفاهیمی را تداعی می‌کند که عفت کلام اجازه بازگویی آنها را به من نمی‌دهد. "سفیده" جزء سازنده بدن این موجودات است و دارا بودن آن به خودی خود عیب نیست. (فریادهایی در تالار بلند شد: "گوش کنید!", "گوش کنید!") مطلب بر سر سفیده نیست، بر سر این هم نیست که لاشه‌خوار آرمند خود را بشر هوشمند می‌خواند. هر چه باشد این نقطه ضعفی است قابل درک، هر چند غیر معذور، نقطه ضعفی ناشی از خودپرستی. مطلب بر سر این نیست، شورای عالی محترم! از توجه من مدام کاسته می‌شد، درست مثل حواس یک آدم در حال بیهوش شدن، فقط جسته گریخته چیزهایی به گوشم می‌رسید:

"حتی گوشتخواری هم گناه نیست، بلکه زاینده یک روند تطور طبیعی است. با این همه تفاوتی که به اصطلاح انسانها را از خویشاوندان جانور خود متمایز می‌سازد نزدیک به صفر است. همان گونه که یک فرد بلند قامت نباید این تصور را به ذهن راه دهد که این برتری به او حق می‌دهد که افراد کوتاه قامت را ببلعد، همان طور هم آنکه از شعور عالیتری برخوردار است حق کشتن و خوردن ندارد، حتی اگر ناگزیر باشد. (فریادها: "نه! حق ندارد! اسفاج بخورد!") اگر او به سبب یک نقص فاجعه‌بار مادرزادی، تکرار می‌کنم، ناگزیر باشد، در آن صورت باید قربانی خونین خود را با ترس و لرز، در نهبان، در سوراخهای زیرزمینی خود و در کنج تاریک غارها، با عذاب وجدان و از سر نومیدی و به این امید ببلعد که سرانجام روزی خواهد توانست تن خود را از زیر بار این جنایات بی‌وقفه برهاند. متأسفانه غول خبیث چنین نمی‌کند، او به بقایای مردگان بی‌احترامی روا می‌دارد، آنها را خفه می‌کند و سر می‌برد، با آنها بازی می‌کند، و در میان خیل مادینگان هم‌نوعش که برای تحریک اشتهای او جست‌وخیز می‌کنند، آنها را در ملاء عام می‌بلعد. اما حتی لزوم اصلاح این وضع شرم‌آور را که مایه طعن و لعن همه تمدنهای راه شیری است، به کله نیم مایع خود راه نمی‌دهد. برعکس، برای خود توجیه‌های پرطمطراق و فیلسوفانه می‌تراشد. او شکم خود،

این قربانگاه قربانیان بی‌شمار را به آسمانها و ابدیت می‌چسباند و با گردن افراشته به جنایات خود ادامه می‌دهد. برای آنکه وقت گرانبهای این مجمع عالیقدر را بیش از این نگیرم، تا همین جا را درباره اشتغالات و عادات به اصطلاح انسان ذیشعور کافی می‌دانم. در مورد پیشینیان او ظاهراً جای امیدواریهایی بود. مقصود نوع *Home Neandertalensis* (انسان نئاندرتال) است که ارزش بررسی را دارد. او به انسان کمونی شباهت داشت، حجم مغزش نسبتاً زیاد و لذا مغزش نسبتاً بزرگ بود، قارچ گرد می‌آورد، به اندیشیدن گرایش داشت، هنر دوست، نرم‌خو و بلغمی مزاج بود و بی‌گمان شایستگی آن را داشت که امروز به عضویت این سازمان بزرگ درآید. متأسفانه او دیگر در زمره زندگان نیست. آیا نماینده زمین، که ما در اینجا افتخار میزبانیشان را داریم، مایل نیستند بگویند که بر سر نئاندرتال نجیب و فرهنگ‌دوست چه آمده است؟ ایشان چیزی نمی‌گویند، از این رو من به جایشان پاسخ می‌دهم. نسل نئاندرتال برافتاده، او را به اصطلاح *Home Sapiens* (انسان ذیشعور) از عرصه کره خاک محو و نابود کرده است. اما پستی و قبح برادرکشی گویا هنوز کافی نبود، چرا که دانشمندان زمینی دست‌به‌کار شدند تا قربانیان نابود شده خود را بی‌آبرو سازند و لذا نه او را، نه نئاندرتال درشت‌مغز، بلکه خود را دارای شعور بیشتر قلمداد کردند. اکنون در میان ما، در این مجمع محترم، در بین این دیوارهای مقدس، نماینده لاشه‌خواران که هر گاه پای لذت جنایت در بین باشد خیال‌پرور هم می‌شود، سازنده چیره‌دست آلات قتاله، موجودی که شمائلش در بیننده هم خنده و هم ترس برمی‌انگیزد، در آنجا، در روی نیمکت سفیدی که تاکنون لکه‌دار نشده بود نشسته است. ما در برابر خود موجودی را می‌بینیم که حتی شهادت یک جنایت پیگیرانه را هم ندارد، چون آثار و علائم تبه‌کاریهای خود را با نامهای زیبا و کاذبی می‌آراید که معنای هولناک و حقیقی آنها را هر پژوهنده بی‌طرف نژادهای ستاره‌ای می‌تواند برملا سازد. لذا، شورای عالی محترم... من از این نطق دو ساعته فقط تکه‌پاره‌هایی شنیدم، اما همانها هم کافی بودند. نماینده توبان هیولاهایی را تصویر کرد که در خون غوطه می‌خوردند، و این کار را هم بدون شتابزدگی

و به طور سیستماتیک انجام می داد. مدام از کتابها، سالنامه ها و وقایعنامه های جدیدی شاهد می آورد و آنها را به روی قبلی ها روی زمیسن پرت می کرد، انگار که یکباره از آنها به چندان می افتاد، تو گویی آن اوراقی که در آنها از ما سخن رفته بود آلوده به خون چسبناک قربانیان بودند. سپس به سراغ تاریخ تمدن ما رفت؛ کشتارها، چپاولها، لشکرکشی ها، جنگهای مذهبی، قتل عام ها را برشمرد. به کمک جداول و توسط پروژکتور فنون جنایت و شکنجه های باستانی و قرون وسطایی را به نمایش گذاشت. وقتی به زمان حال رسید، شانزده مستخدم با چرخدستی هایی که در زیر بار خم شده بودند دسته دسته مدارک و شواهد برای او آوردند. کارمندان دیگر و بهیاران سوار بر هلیکوپترهای کوچک به شنوندگان خسته و از حال رفته کمکهای اولیه می رساندند، فقط به من اعتنایی نمی کردند، به این خیال ساده لوحانه که من از شنیدن این سیل اطلاعات خونبار از فرهنگ زمینی حتی کمک هم نگریده است. من در وسط این سخنرانی طول و دراز گویی به سر حد جنون رسیدم و کم کم از خودم به وحشت افتادم، انگار که در میان آن همه صورتنکهای عجیب و غریبی که مرا در میان گرفته بودند، من تنها هیولا بودم. دیگر داشت باورم می شد که این ادعای نامه علیه من پایانی ندارد، ولی ناگهان این کلمات به گوشم خورد: "و اکنون با این مجمع عالی است که به رای گیری در مورد درخواست هیئت ترکان اقدام نماید!"

سکوت مرگ بر تالار چیره شد، بعد ناگهان چیزی در کنار من تکان خورد. این ترکانی همراهم بود که از جا بلند شده بود تا اقلاً برخی از اتهامات را تکذیب کند. ای بیچاره! او کوشید مجمع را متقاعد سازد که انسانها نشاندرتالها را نیاکان بزرگوار خود می شمارند و آنها خود به خود از بین رفته اند، و همین کار مرا خرابتر کرد. نماینده؟ تو بان با یک پرسش بجا، که مستقیماً متوجه من بود، وکیل مدافعم را گیر انداخت. پرسش این بود: آیا روی زمین کسی را "نشاندرتال" نامیدن تعریف به حساب می آید یا دشنام؟

با خود گفتم دیگر کار تمام است، همه چیز از دست رفته و من باید بی معطلی راهی زمین شوم، مثل سگی که شکار خفه شده را از لای دندانهایش بیرون می کشند و از کلبه بیرونش می کنند. در این موقع در میان پیچیده های ضعیف

حضار صدای رئیس به گوش رسید که روی میکروفون خم شده بود و گفت: رشته سخن را به نمایندده هیئت صورت فلکی "نهر" واگذار می کنم. نمایندده نهر موجود کوچک، نقره ای و گرد و قلنبه ای بود، مثل تکه ابر مدوری که پرتوی مورب خورشید زمستانی بر آن تابیده باشد. او گفت: "من می خواهم به رسم که حق عضویت زمینیان را که خواهد پرداخت؟ خود آنها؟ به هر حال مبلغ چندان ناچیزی هم نیست. پرداخت یک میلیارد تن پلاتین از هر کسی ساخته نیست!" همه های خشم آلود آمفی تاتر را فراگرفت.

رئیس پس از اندک تردیدی گفت: - این پرسش تنها پس از پذیرش درخواست هیئت ترکان جای بحث دارد!

نماینده نهر پاسخ داد: - با اجازه حضرت کهکشانیاب! جسارتاً عرض می کنم که من نظر دیگری دارم و لذا مایلم در توجیه پرسش خود نکاتی چند را یادآور شوم که به عقیده من از اهمیت اساسی برخوردارند. من کتاب یک سیاره نگار برجسته از صورت فلکی "ماهی طلایی"، فوق دکتر وراگرس را همراه آورده ام و از آن نقل قول می کنم: "سیاراتی که در آنها امکان پیدایش خود به خودی حیات وجود ندارد، مشخصات زیر را دارند: الف) دگرگونیهای فاجعه آمیز آب و هوا با آهنگی به نهایت متغیر (چرخه به اصطلاح فصول چندگانه)، و نیز تغییرات خطرناکتر در ابعاد زمانی بزرگتر (دورانهای یخبندان)؛ ب) وجود ماههای بزرگ با تاثیرات جزر و مدی مرگبار؛ ج) لکه دار شدن مکرر ستاره مرکزی یا خورشید مادر، این لکه ها سرچشمه پرتوافکنی های مهلکی هستند؛ د) نسبت بزرگ سطح آبها به سطح خشکیها؛ ه) پایداری یخهای قطبی؛ و) نزولات آسمانی به صورت تکه های مایع و جامد...." همان طور که پیداست.....

ترکانی قوت قلبی پیدا کرد و ناگهان بانگ زد: - من یک پرسش رسمی دارم! می خواهم بدانم که هیئت نمایندگی نهر بر له درخواست ما رای خواهد داد یا علیه آن.

- ما بر له درخواست شما رای خواهیم داد، اما با یک درخواست اضافی که به مجمع عالی تقدیم خواهیم کرد - نمایندده نهر سپس رشته سخن را دنبال کرد: - شورای ارجمند! ما در نشست نهصد و هجده مجمع عمومی درخواست عضویت نژاد جفت جوی پس کله ای را مورد رسیدگی

قرار دادیم. آنها خود را "کامل ابدی" می خواندند، و این در حالی بود که ترکیب نمایندگی شان در طول نشست پانزده بار تغییر کرد. در حالی که نشست مزبور بیش از هشتصد سال به طول نینجامید. این بیچاره ها وقتی پای تشریح تاریخچه نژادشان به میان آمد، دچار تناقض گویی هایی شدند. و به مجمع عالی، هم به طریق رسمی و هم غیررسمی، اطمینان دادند که نژاد آنها سازنده متکاملی از روی نمونه خود آفریده و لذا آنها از حیث روحی نامیرا هستند. اما از آنجا که به دلیل دیگری معلوم شد که شرایط بیونگاتیو فوق دکتر وراگرس با سیاره آنها تطبیق می کند، مجمع عمومی کمیسیون ویژه ای ترتیب داد. کمیسیون مزبور به این نتیجه رسید که نژاد متهم شده ضد شعور، نه در پی یک بازی طبیعت، بلکه بر اثر یک تصادف اسفناک، که شخص ثالثی موجبش بوده، پدید آمده است.

(فریادهای خشم آلود. او چه می گوید! بس کن! دروغست! خبیث! ملعون!)

نماینده نهر ادامه داد: "تحقیقات کمیسیون موجب شد که در نشست بعدی سازمان سیارات متممی بر ماده دوم منشور سیارات متحد به تصویب برسد. متمم از این قرار است (او یک طومار یک و نیم گزی را باز کرد، بالا گرفت و شروع به خواندن کرد). در ذیل هر گونه اعمال حیاتبخش روی تمامی سیارات رده های وراگراس الف، ب، ج، د و ه ممنوع اعلام می شود. سرپرستان هیئتهای پژوهشی و فرماندهان موشکها و سفینه هایی که بر این سیارات فرومی آیند باید ممنوعیت فوق را رعایت کنند. این ممنوعیت نه تنها اعمال عمدی حیات ساز نظیر کشت خزه، باکتری و نظایر اینها را، بلکه ارتکاب غیر عمدی تحول زیستی بر اثر بی دقتی یا حواسپرتی را هم شامل می گردد. سازمان سیارات متحد از سر حسن نیت و مصلحت اندیشی و با توجه به حقایق زیر به اقدامات پیشگیرانه ای دست زده است. نخست: تخاصم طبیعی محیطهایی که تخم حیات از خارج وارد آنها شود، در روید ادامه تحول به انحرافات و ناهنجاریهایی می انجامد که در چارچوب یک بیوزن طبیعی هرگز مشاهده نمی گردد. دوم: تحت شرایط پیش گفته نه فقط انواع ضعیف الجثه، بلکه همچنین انواعی پدید می آیند که دچار

وخیمترین اشکال تبهنگی روانی می باشند. حال اگر تحت شرایط مشابه موجودات نیمه هوشمندی نیز پا بگیرند، موردی که گهگاه پیش می آید، نصیبشان جز شکنجه های روحی نخواهد بود. آنان به محض دستیابی به نخستین مرحله آگاهی جسمانیت خود را، هر چقدر هم معیوب باشد، و طرز تفکر خود را، هر چقدر هم که مضحک و به دور از واقعیت باشد، نمونه وار، عادی و جهانشمول می پندارند. از این رو بابت نگرانی عمیق برای مصلحت و حیثیت حیات به طور عام و موجودات ذیشعور به طور خاص، مجمع عمومی سازمان سیارات متحد مقرر می دارد که هر کسی که مواد پیشگیرانه تصویب شده در سازمان را نقض نماید، طبق قوانین جزایی بین سیاره های به محرومیتها و مجازاتهای مقرر محکوم خواهد شد.

نماینده نهر منشور سازمان سیارات را کنار گذاشت و به سراغ مجلد سنگین قوانین رفت که دستیاران بین شاخکها و بازوچه هایش قرار دادند. آن مجلد حجیم را در صفحه مورد نظر گشود و با لحنی مطمئن خواند: "جلد دوم حقوق جزایی بین سیاره های، بخش هشتم، با عنوان "دستکاری در روال طبیعی حیات سیاره ای".

ماده ۲۱۲: کسی که یک سیاره، طبیعتا نازا را بارور سازد، صرف نظر از مسئولیت مدنی جبران زیانهای اخلاقی و مادی وارده بر طرف زیان دیده، به صد تا هزار و پانصد سال تبعید به منظومه های بد آب و هوا محکوم می گردد.

ماده ۲۱۳: کسی که بر طبق ماده ۲۱۲ متهم شناخته شود و نیت پلیدش در ارتکاب به اعمالی کوهیده با قصد قبلی، که پیامد آنها تکسومین اشکال زیست شناختی ناهنجار نفرت انگیز یا هولناک است، به اثبات رسد، به هزار و پانصد سال تبعید به منظومه های بد آب و هوا محکوم می گردد.

ماده ۲۱۴: کسی که از سر بی توجهی، حواسپرتی و یا سهل انگاری در به کارگیری وسایل مناسب پیشگیری، سیاره نازایی را بارور سازد، به مجازات تا چهار صد سال تبعید به منظومه های بد آب و هوا محکوم می گردد. در صورت بی اطلاعی متهم از پیامدهای عمل خود، مجازات می تواند تا صد سال کاهش یابد.

نماینده نهر افزود: "من از مجازاتهای مربوط به دخالت در فرایند تحولی پس از شکل گیری

آنها، سخنی به میان نمی‌آورم، چون به مطلب ما ارتباطی ندارد. در مقابل تاکید می‌کنم که قانون مسئولیت مادی بزهکار را در برابر قربانیان دستکاری در حیات پیش‌بینی کرده است. من همچنین لزومی به قرائت بخشهای مربوطه قوانین مدنی نمی‌بینم، چون برای حاضران خسته کننده خواهد بود. تنها اضافه می‌کنم که در فهرست اجرامی که هم به نظر فوق دکتر وراگرس و هم از دید منشور سیارات متحد و هم بر طبق قوانین جزایی بین سیاره‌ای صراحتاً نام برده می‌شوند، صفحه ۲۶۱۸، سطر هشتم از پایین، اجرام آسمانی زیر قرار دارند: زمین، زمون، زمین وزامن... لب و لوجه‌ام آویزان شد، اعتبار نامه از دست افتاد و چشمهای سیاهی رفت. (در تالار فریاد می‌زدند: توجه کنید! گوش کنید! ببینید کی‌ها را متهم می‌کند! گمشو! زنده باد! ...). من سعی کردم تا آنجا که می‌شد به زیر میز بروم.

نماینده نهر مجلدهای قوانین بین سیاره‌ای را به کف آمفی‌تئاتر پرت کرد (ظاهراً این یکی از شگردهای مرسوم در سازمان بود) و فریاد "شورای عالی محترم! سنگ بر آنانی که منشور سیارات متحد را به هیچ می‌شمارند! سنگ و نفرت بر عناصر بی‌مسئولیتی که بی‌شرمانه به ایجاد حیات دست می‌زنند!"

حال موجوداتی به نزد ما آمده‌اند که نه از کراهت وجود خود و نه از علل آن خبر دارند. آنان به آستان مقدس این مجمع عالی‌قدر و معتبر روی آورده‌اند، اما ما چه پاسخی برای آنها داریم؟ همه این جفت‌جوها، هیولاهوش‌ها، خبیث‌ها، لاشه‌بازها، غول‌ها، اگر دریابند که به شبه‌گونه هیولاهای مصنوعی تعلق دارند که مسیخ ملوان یک موشک بود که سطل پساب محتوی مخمر را روی صخره‌های یک سیاره بیجان خالی کرد و از سر شوخی به آن جوانه‌های اولیه و رفت‌انگیز حیات ویژگیهایی داد که بعدها مایه مضحکه تمامی راه شیری گشت، چه حالی پیدا خواهند کرد؟

در تالار غلغله بر پا شد. ماشین بیپوده با چکش بر میز می‌کوفت! از همه سومی‌غریدید! سنگ بر شما! بیرون! تحریم! منظورش کیست؟ ببینید، زمینی خبیث دارد قطره قطره آب می‌شود! در واقع هم از من شروشر عرق می‌ریخت. صدای رسای نماینده نهر غلغله را فروپوشاند: "من در پایان چند پرسش از هیئت نمایندگی

محترم ترکان می‌کنم. آیا حقیقت دارد که زمانی یک کشتی با پرچم شما و به دنبال خرابی سردخانه و فاسد شدن بخشی از آذوقه، بر روی سیاره، که آن زمان فاقد حیات بود، فرود آمد؟ آیا حقیقت دارد که دو ملوان بیکاره هم جزء سرنشینان آن موشک بودند که بعدها در پی بند و بست با مفرضان دیگر از همه فهرستها خط خوردند، و اینکه این دو پست فطرت، این دو راهزن کهکشانی، "موزد" و "هرند" نام داشتند؟ آیا حقیقت دارد که موزد و هرند در حال مستی تصمیم گرفتند که به آلوده کردن معمولی سیاره برهوت بی‌دفاع قناعت نکنند، بلکه به طریق جنایتکارانه و سزاوارکیفر، یک تحولی زیست‌شناختی را ترتیب بدهند که جهان تا آن هنگام به خود ندیده بود؟ آیا حقیقت دارد که دو ترکانی با نقشه قبلی و با کمال سوءنیت روشی ابداع کردند تا آن سیاره را گهواره‌ای برای موجودات عجیب‌الخلقه در مقیاس تمامی راه شیری بسازند؟ یک سیرک کیهانی، یک شهر فرنگ، یک اتاق عتیقه‌جات که محتویات آن مایه خنده و تفریح دورترین سحابیها شود؟ آیا حقیقت دارد که این دو نابکار، که به هیچ عاطفه و شرف اخلاقی پایبند نبودند، شش بشکه خمیر فاسد زلاتین و دو قوطی خمیر آلومین کپک زده بر تخته‌سنگهای سیاره بیجان ریختند، و بعد به روی لجن به دست آمده ریپوز آنزیم دار، پنتوز و آنزیمهای دیگر پاشیدند، و بعد انگار که این شرارنها کافی نبود، سه آبپاش پر از اسید آمینه‌های ترشیده روی آنها خالی کردند، و بعد آشی را که درست کرده بودند با بیل به هم زدند و خمیر کردند. آیا حقیقت دارد که موزد، هرند را که آن زمان دچار زگام شدیدی بود تحریک کرد تا با نقشه قبلی درون خمیر پلاسمایی عطسه کند و آن را به ویروسهای مودی آلوده سازد؟ آیا حقیقت دارد که آن دستکاری، تاکنون در ارگاسیمهای سیاره مانده است و اینکه نمایندگان بیگناه این نژاد که از سر ساده‌لوحی خود را هوشمند می‌دانند تا به امروز از آن رنج می‌برند؟ آیا حقیقت دارد که ترکانی‌ها نه تنها حق عضویت آن سیاره را به مبلغ یک میلیارد تن سنگ معدن، بلکه همچنین پرداخت نفقه کیهانی برای آن قربانیان سیه‌روز را تقبل کرده‌اند؟"

بعد از این سخنان نماینده صورت فلکی نهر ولوله غریبی در آمفی‌تئاتر به پا شد. من زیر



از میان کتابهای نو

فرخ امیر فریار

کلیات

۱. سلطانی، پوری. راهنمای مجله‌های ایران؛ ۱۳۴۷-۱۳۶۸. با همکاری رضا اقتدار. تهران: کتابخانه ملی ایران، ۱۳۶۹. بیست و یک + ۱۵۳ ص؛ ۲۶۵۰ ریال.

در همکرد ۲۰ ساله راهنمای مجله‌های ایران است و حاوی مشخصات مجله‌هایی است که میان سالهای ۴۷ تا ۶۸ در ایران منتشر شده.

۲. مک براید، شن. (ویراستار). یک جهان، چندین صدا؛ متن خلاصه، ترجمه ایرج پاد. تهران، سروش، ۱۳۶۹. ۲۷۰ ص. جدول، ۸۰۰ ریال. اصل کتاب به توصیه سازمان یونسکو فراهم شده و کوشش شده تا در آن تمامی مسائل مربوط به ارتباطات بررسی شود و در پی تجزیه و تحلیل و طبقه‌بندی لازم، اصول اساسی طرح و تنظیم سیاستهای ارتباطی ملی و نیز همکاری بین‌المللی در حوزه ارتباطات ارائه شود.

روان‌شناسی

۳. شهرآرای، مهربان. روانشناسی یادگیری کودک و نوجوان. تهران، رشد، ۱۳۶۹. ۱۷۷ ص. مصور، جدول، نمودار، ۷۰۰ ریال.

بحث کتاب درباره شناخت و تقویت یادگیری و پرورش حافظه کودکان و نوجوانان است و مطالب آن طوری مطرح شده که برای جوانان و بزرگسالان نیز قابل‌نعمیم است.

ریاضی

۴. آرتین، امیل. تابع گاما. ترجمه سعید ذاکری. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹. ۵۸ ص. واژه‌نامه، ۳۰۰ ریال.

هدف کتاب نشان دادن این نکته است که تابع گاما را می‌توان به عنوان یکی از تابعهای مقدماتی در نظر گرفت و همه ویژگیهای اساسی آن را با بهره‌وری از روشهای مقدماتی حساب دیفرانسیل و انتگرال ثابت کرد.

۵. یاگلم، ایساک مونیستیویچ. تبدیلهای

میزگردم. پوشه‌های پرونده، مجله‌های قوانین و همچنین مدارک جرم یعنی آبشهای زنگزده، بشکه و کج‌بیل که خدا می‌داند از کجا آمده بودند، از همه سو به پرواز درآمدند. شاید نه‌ری‌های بدجنس که با ترکانی‌ها خرده حساب داشتند، از خیلی وقت پیش روی سیاره دامون دست به اکتشاف باستان‌شناسی زده، مدارک جرم را یافته و با دقت و حوصله روی عرشه بشقاب پرنسده جمع‌آوری کرده بودند. فکر کردن به این موضوع برایم دشوار بود، چون که در گرداگردم همه چیز به لرزه افتاده بود و بازوچه‌ها و شاخکها و خرطومچه‌ها و بادکش‌ها در هم می‌لولیدند. ترکانی همراه من که فوق‌العاده برآشفته بود، از جا پرید و چیزی را با فریاد گفت که درمیان جنجال همگانی اصلاشنیده نشد. به‌نظم می‌رسید که همه این جنجالها سر من است و آخرین فکری که در سرم دور زد، درباره عطسه عمدی در آغاز پیدایش ما بود.

ناگهان یک نفر به موهایم چنگ انداخت و من از درد نالیدم. این ترکانی بود که می‌خواست نشان بدهد من بر اثر تحول حیات چقدر خوب و محکم از آب درآمده‌ام و برجسب موجودی که تنها از پساب و زباله‌های گندیده سرهم بندی شده درحق من نارواست. او یک بار دیگر با بازوچه سنگین و نیرومندش بر سرم کوبید... احساس کردم ساعت آخر زندگی‌ام فرارسیده، تلاشهای هر چه مذبحانه‌تری می‌کردم تا خود را خلاص کنم، نفسم بند آمد، در حال احتضار دو سه بار دیگر هم پا به زمین کوبیدم و... روی بالش افتادم. هنوز حواسم خوب سر جا نبود، اما قضیه دستگیرم شد: من روی تسخت نشسته بودم. به گردنم، سرم، سینه‌ام دست کشیدم و مطمئن شدم که هر چه بر سرم آمده کابوسی بیش نبود. نفس راحتی کشیدم، اما بعد شک و تردید به جانم افتاد. به خودم گفتم: ای بابا، خواب بود و تمام شد. اما فایده‌ای نداشت. سر آخر برای خلاصی از دست آن افکار ناگوار، پیش عمه‌ام به ماه پرواز کردم. البته سفر هشت دقیقه‌ای با پلانتوبوس را که ایستگاهش هم درست جلوی خانه‌ام است، مشکل بتوانم هشتمین سفر ستاره‌ای نام بدهم. این عنوان شاید بیشتر در خور ماموریتی باشد که من در عالم رویا انجام دادم و در طی آن به خاطر بشریت رنج و عذاب بسیار متحمل شدم. □